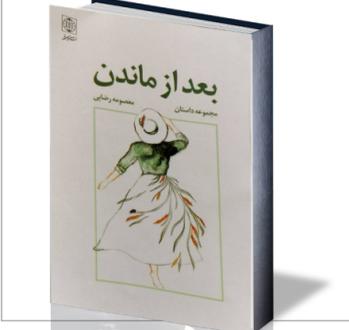




نسیم خلیلی

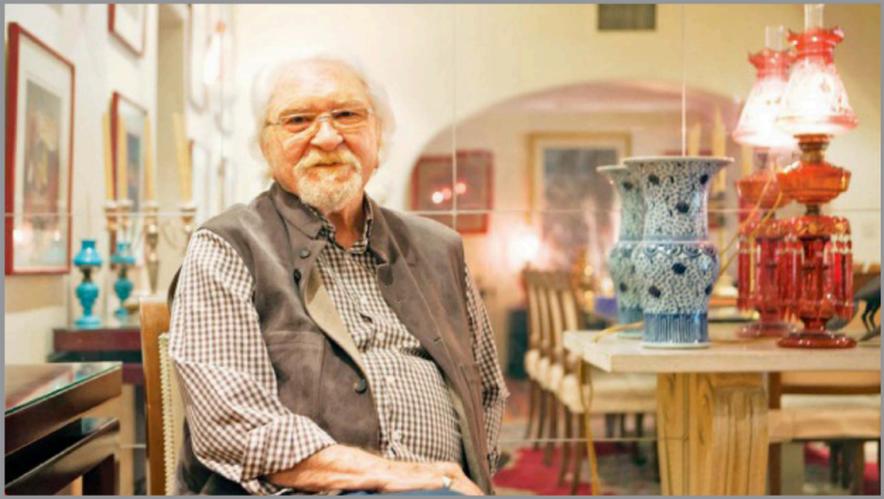
نویسنده و پژوهشگر

«بعد از ماندن» مجموعه‌ای شیرین و تپنده از روایت‌های ابریشمین و گرمی‌ست که نویسنده‌ی کرمانشاهی، معصومه رضایی، تو گویی برخاسته از شکوه و جلالت طبیعت فراخ زاگرس نشینی خویش، زرافشانی‌های آفتاب بر بلوستان‌ها، دشت‌ها، بوته‌ها، پنجه‌برگی‌های شنبنم‌اندود، لوندرها، گندم‌زارها، برنده‌های نقلی فرقه‌ها و هر آنچه که توک توک نبض طبیعت را در تن دارد، قلمی کرده است، روایت‌هایی گاه کاملاً بومی و وطنی، یادکردی از جنگ و شادی و اندوه مردمان کردتبار، و گاه با اسم‌هایی فرنگی که کاراکترهایی انتزاعی را در بستری از اندیشیدگی فارغ از تاریخ و جغرافیا فریاد می‌آورد چنانچه حجت‌گودرز در مقدمه‌ی فیلسوفانه‌ای که بر کتاب قلمی کرده چنین نوشته است: «بعد از ماندن مجموعه‌ای خواندنی است به خاطر آنکه از هنگامه رفتن و معرکه ماندن گذر کرده است. مساله‌اش فراتر از مرگ و زندگی است. کاراکترهایش پرستی فلسفی‌تر و جهان‌شمول‌تر از مرگ و زندگی دارند، زیرا بیست و بیش از اینها مرگ را ورزیده‌اند...» و به این ترتیب است که سونیا، ویلی، ژیب، کالین و دیگر کاراکترهای نافارسی روایت‌های رضایی در لافانی از فرهنگ و گفت‌وگو شرقی، شکل و صورتی آشنا و ملموس به خود می‌گیرند؛ تو گویی همه‌ی این قهرمانان، صورت دیگری از قهرمانان کاملاً بومی داستان‌های نویسنده‌اند، قهرمانانی که درخشش آنها را بیش از هر داستانی در روایت اسطفس دار و زیبای رضایی در این کتاب، یعنی «نادامحمد»، می‌توان بازیافت، روایتی به راستی باشکوه از فرهنگ اجتماعی و زندگی رنگارنگی که در صلح و جنگ، در غم و شادی، در پی‌پهنه جغرافیای کردستان و کرمانشاه و هر جاکه کردتباری زندگی می‌کند، جاریست؛ «این فصل سراسر جشن است. فصل اول به اندازه تمام فصل‌ها برپایم هوس‌انگیز بود، تپ‌دار و تشنه‌ی زندگی، یک تپ شیرین روحی، یک هوس طولانی دلپذیر، به چیزی بیش از آن لحظه‌ها از روزمنند نبودم، آرام‌تر و دلپذیر و خوشبخت‌تر از هر زمان...» مخاطب محال است این بریده‌ها از داستان زندگی بخش معصومه رضایی را بخواند و در پس ذهن خویش، صدای سرنا و دهل را نشنود، شکوه پاسد است جهان‌زندگی را در فرهنگ کردی به یاد نیاورد، دل به گرمای قصه به حزن و شادی آکنده معصومه رضایی ندهد و این همه رمز ماندگاری این روایت خوش‌خوان خواهد بود در میان لیلی از قصه‌هایی که در تاریخنگاری داستانوار جنگ ایران و عراق نوشته شده‌اند، روایتی از زندگی و مرگ، رنگ و ظلمت که با تپ‌های گرم و غمگینی به پایان می‌رسد تا مهر بومی‌ترین روایت این کتاب را بر تارک خویش نفر کرده باشد: «سالان ده چومه‌ای هوار باغی شه قلاوه/امسال خو بیور یوم له دوریتان چه رگم براوه/امسال بهارمان به بارانه/ گولاله‌ی سورمای هوار خوینی بارانه» نجویی که با برگردان فارسی اش تپش قلب مخاطب را بیش از پیش از آن خود می‌کند: «در گذشته به باغ شه قلاوه/ایم/الان پیر شده‌ام و جگرم پاره‌پاره است/امسال بهارمان بی‌باران است/سرخ‌ی گل لاله‌ام از خون باران است.» در این داستان نیز همچون شمار دیگری از داستان‌های همین مجموعه انسان‌ها از پس مرگ، به جهان بی‌ش و پس از خود می‌نگرند، چنان نگاه عمیقی که مخاطب باور ندارد که آنها مرده‌اند، تو گویی نویسنده – خواهد بود روح زندگی‌گرایانه عارفانه‌ای در متنی فلسفی – داستانی تأکید کند؛ برای فهم این رویکرد باز هم خوب است که با تپش قلب مخاطب را به حجت‌گودرز نقب بزنیم آنجا که می‌نویسد: «هنگامی که مرگ فرامی‌رسد، این کاراکترها تازه به یاد این می‌افتند که دوست دارند بمانند و باز هم کمی بیشتر زندگی کنند و نمی‌خواهند خود را تسلیم مرگ کنند. یا حتی برخی دیگر از این کاراکترها، همانند شخصیت‌های رمان‌های فانتازیا برانند که پس از مرگ، به سبک و نحوه زندگی‌ای که دوست داشتند قبل از مرگ آن را تجربه کنند، بازگردند. به این معنا که، پس از مرگ، یک سبک مشتاقانه دارند تا به سوی زندگی بازگردند. یا به بیان بهتر، مشتاق ماندن و هستن هستند حتی پس از مرگ.» گودرز با عبارات شیوایی «در جاودانگی» این رویکرد نپخته در مرگ‌اندیشی داستان‌ها را درآنگ پذیرفته کرده است، نویسنده دوست دارد قهرمانان مرده روایت‌هایش را با یادکرد شور زندگی از دست رفته به نوعی جاودانگی برساند اما تنها موفق می‌شود در جاودانگی را نصیبشان کند و این آیا واقعیت تعامل انسان با مرگ در طول تاریخ حیاتش از ازل تا به ابد نبوده است؟ اما افزون بر رویکرد تاریخ‌نگارانه و هیفافت‌های فلسفی، نویسنده چنانچه در مقدمه این روایت نیز اشاره شد، تمایل طبیعت‌گرایانه غریب و قشنگی در روایت‌هایش بازتابانده است و او از همین رهگذر مخاطب گاه گویی نه داستان که شعری می‌خواند چنین رویکردی به ویژه در داستان «مردهای محله بوته‌های کوچک» به اوج خودش می‌رسد، در گردش به حزن آکنده انسانی که خنوبت زیستن و نرمای دلنتگی و دلدادگی را توأمان با خود به دشت و گندم و عطر تیز خاک تپ‌دار می‌سپارد، «ما سیل» اولین شنیم نشسته بر پنج‌برگی‌های روئیده بر تن بوته‌ای را آرام با انگشت کوچک دست راستش، همچون دخترک محتاط مهربانی بلند کرد و بر دهان گذاشت، این کار به احترام سپیده دم بود که باز بدرخشید و تقدس بوته‌ها که مثل سالیان بروریدند.» و به این ترتیب است که شاعرانگی و نگرش فیلسوفانه و گاه رویکردهای تاریخ‌نگارانه نویسنده از این کتاب با جلد ساده خوش‌نمایش، چنان در یاد و قلب مخاطب می‌ماند که نام نویسنده‌اش را به یاد می‌سپارد و چشم به راه کتاب‌های بعدی‌اش می‌ماند.



## داریوش شایگان؛ گذار از سنت با تفکر انتقادی

بررسی «در جست و جوی فضاهای گم شده» و «افسون زدگی جدید...»



**آرمان ملی - رضا روشنی: داریوش شایگان (۱۳۹۷-۱۳۱۳) یکی از فیلسوفان و متفکران معاصر است؛ متفکری جهان وطن، آزاداندیش، چندزبانه، چندفرهنگه و در همه حال جست‌وجوگر. او از طریق نوشتن کوشیده که روح حاکم بر جهان را دریافته و آن را گزارش کند. او به زبان فرانسوی اندیشیده و بیشتر آثارش نیز به همین زبان است. اما این‌ها باعث نشده که او هویت و سرزمین مادری خودش را از یاد ببرد. داریوش شایگان در تمامی آثارش به دنبال هاله معنویت و عرفان و به تعبیری قاره گمشده روح آدمی بوده است.**

گردیده و هاله جادویی جهان از بین رفته؛ اما افسون زدگی حاصل نیاز روانی انسان و زندگی امروزی است. او می‌گوید: انسان به هر زمان نیاز به فراقش داشته و به همین خاطر هم امروز ما شاهد پیدایش پدیده‌ای معکوس هستیم.» و این پدیده معکوس مجازی‌سازی است و انسان امروزی از طریق مجازی‌سازی جهانی آفریده «که دست کم در ظاهر به جهان شاعرانه اسطوره‌ای تخیل شبیه است بی‌آنکه به همان مرتبه‌ی وجود متعلق باشد.»

نویسنده می‌افزاید از آنجا که زمینه مثالی چیز و «فضای تخیلی و مثالی روح، از

طرف هستی خارج شده؛ و نتیجتاً تصاویر برون آکنده که دیگر مکان خاصی برای تجسم ندارند به اشباح سرگردانی تبدیل می‌شوند که ما را به مرزهای وادی سرگردانی فرو می‌افکنند.» او در ادامه می‌افزاید که «مجازی‌سازی تیغه دو دم است که هم پدیده‌ی شیخ‌سازی را سبب می‌شود و همین‌ها را آماده‌ی جلوه‌های تازه بودن می‌کند.» مجازی‌سازی به ما امکان آبی برخورد درون به بیرون و برعکس و نیز حضور فعالانه و فعال شدن حواس و انواع بازنمایی‌ها و دگرزایی‌ها را می‌دهد. نویسنده معتقد است که مشکلات و نارسایی‌های دنیای مجازی می‌توان به ما امکان دگری ببخشد، فضای دیگری که در آن گنجینه‌های گمشده انسانی از نو پدیدار شوند. شایگان می‌گوید بین آگاهی‌های ما اکنون گسست افتاده، جدایی تاریخی و ما آگاهی‌های پراکنده داریم که البته این جور آگاهی‌ها به ضرورت زمانه است اما در دل این ضرورت چیزهایی نیز از دست رفته و لازم است دید که چه چیزهایی انسان از دست داده است. او می‌گوید: «اکنون ما با درهم آشفتنی ژانرها، ترکیب‌های مانع‌الجمع و انواع اختلاط و آمیزش روبه‌رویم.» نویسنده برای پیش برد سخن؛ به این تعبیر فروید در معماری استناد می‌کند: لایه‌های روح همچون لایه‌های معماری شهر رم، او می‌گوید که در شهر قدیمی رم؛ لایه‌های مختلف آگاهی وجود داشته که هر لایه مربوط به آگاهی دوره‌ای بوده و این لایه‌ها به روی هم انباشته شده و برای باستان‌شناس این امکان هست که به هر لایه به طور جداگانه پرداخته و در هر لایه آگاهی مرتبط زمانی آن لایه را در زمینه‌ای مستقل دریابد، اما در مجازی‌سازی چیزی به اسم انباشتگی آگاهی وجود نداشته و انباشتگی جایش را به حضور همزمان آگاهی‌ها می‌بخشد. او می‌گوید که «این رسوبات

در این نوشته داریوش شایگان نگاهی کلی به اندیشه‌ی معاصر انداخته، به هویت و اشکال آن و افسون زدگی دنیای امروز. نویسنده در این اثر؛ از انسان سیار-انسان با تفکر مثبت و مستقل و سازنده می‌گوید- که نقطه مقابل انسان جهش یافته است. در این اثر؛ نویسنده می‌کوشد که به کمک متفکرانی چون هایدگر، نیچه، دالوز و دیگران وضعیت موجود را برای مخاطبانش روشن و قابل فهم کند. در حضورشان گذشته، سبب او به نقاشی رنگ و بوی عرفانی کارهای سپهری می‌گوید؛ از ایهام و محتوای استعاری آثارش. می‌نویسد رنگ سبز در کار/ هنر سپهری؛ نقشی محجور داشته و چون طیفی سبب تمامی جغرافیای مثالی او را در برمی‌گیرد.» نویسنده می‌گوید که «شعر سپهری مملو از فضاهای فراسوست» و چنین می‌افزاید که «برخلاف بیشتر شاعران معاصر ما، سپهری فرهنگی جهانی دارد.» او ماجز با گذار از منشور مدرنیزه امروزی فرانسوی و امکانی فرارو می‌گوید از اینکه «سپهری در کارهای آرخش با مانع بزرگی مواجه می‌شود که همانا کمناات زبان فارسی است... زیر فشاری که سپهری بر آن وارد می‌کند، به ناله می‌افتد... چگونه می‌توان در زبان فارسی شعری چنین سرشار از تفکر سرود، زبانی که در سنت هزارساله‌اش هیچ‌گاه چنین تعدی‌هایی در سخن از تفکر سرود، و اصفهان را با هم مقایسه می‌کند. او پاریس را به خاطر آنکه پایتخت فرهنگی اروپا و پایگاه تجدد و پیوند دهنده سه احساس «حریم ممنوعه، و سوسپه و زیبایی» و اصفهان را به خاطر بینش جادویی گنبد‌های فیروزه‌ای می‌ستاید اما شهر لس‌آنجلس را به خاطر فضای گسترده «یکناخت و ملال‌آور، بی‌حد و مرز» آن نقد می‌کند. او در ارزیابی خویش می‌گوید اگر پاریس «شهر پراز دحام، شعر پر از روایست، اصفهان صورتی مثالیان معطل در فضای روایست.» و این شهر با هنر و معماری و باغانش نمای از بهشت خیالی را به ذهن مخاطب متبادر می‌سازد.

نویسنده در ادامه و در جستار آیینه روح یک ملت از جهش سرسام‌آور عکاسی ایران می‌گوید؛ از «تصاویر شوکه‌آور کاوه گلستان که شجاعانه حوادث تکان دهنده روزهای انقلاب را به تصویر می‌کند»؛ از عکاسان چون محسن راستانی و پیمان هوشمندزاده و صیفا... صمدیان و عباس کیارستمی و کورش ادیم یاد کرده و می‌گوید که ما امروزه دارای موقعیت ویژه‌ای هستیم «موقعیتی که گواهی است بر تعارضات اعجاب‌انگیز سرزمینی که از یکسو با اشباح فروخته‌ی ناآگاهی خود دست به گریبان است، و از سوی دیگر آماده‌ی جهش‌های نو.» داریوش شایگان در هاله‌ی بازیافتنه، از آثار بهمن جلالی عکاس، سخن می‌گوید. او می‌کوشد که کارهای جلالی را با هاله هنری و الترنیامین و خاطره غیر ارادی مارسل پروست تفسیر

و اندکی سرد است.» شایگان در جستار پیاپی خویش به نقاشی کامی یوسف زاده می‌رسد، به تک چهره‌های رموز او و در داین باره این ویژگی از بین رفته و «ارزش نمایشی جانشین ارزش آیینی می‌شود.» او سپس به علاقه جلالی به عکس‌های دوره قاجار اشاره کرده و کوشیده که این نکته را دریابد که چطور جلالی این عکس‌ها را باز احیا کرده و چگونه با این شیوه بیوند با سنت، خاطره غیر ارادی پروست را در خاطر زنده کرده است. شایگان می‌گوید کارهای جلالی؛ نوعی زنده کردن و به یاد آوردن و برانگیختن درخود، در اعماق خود است و بیشتر اینکه «عمل کشف به کارهای جلالی» هاله‌ی جدیدی می‌بخشد.

در ادامه نویسنده؛ به درهای خانه‌های متروک، کهنه و میخ خورده و قفل شده درهایی که عباس کیارستمی در عکس‌هایش قاب گرفته، پرداخته و چنین می‌گوید که این درها «گویی به ورودی را تا ابد ممنوع کرده‌اند... این درها شاهدانی خاموشند بر آنچه در حضورشان گذشته.» سپس او به نقاشانی چون سپهری، ابوالقاسم سعیدی و کلاسیک و مدرن آن می‌گوید که امروزه هنر باید همان نقشی را ایفا می‌کرد که پیش از بر عهدہ اصحاب بصیرت، عارفان بزرگ و رهروان حکمت جادویان بود... او در ادامه سخنش از هنر ایران با تفکیک شعر از سایر هنرها می‌افزاید که ... ما دیگر نمی‌توانیم همچون گذشته نگارگری کنیم یا چون معماران قدیمی که از نسبت‌هایی طلایی فطرنا آگاهی داشتند بنهایی علم کنیم، هنر ما جز با گذار از منشور مدرنیزه امروزی نتواند شد. نویسنده در ادامه از افول زیباشناسی غربی و آثار برجسته‌ای که از مناطق حاشیه‌ای می‌آیند سخن می‌گوید. او می‌گوید که به سبب زوال هاله هنری در مدرنیته «شی اعتبار آیینی خود را از دست می‌دهد تا به کالایی قابل مبادله و نمایشی تبدیل شود.» او سپس به معماری می‌پردازد و فضای پاریس و اصفهان را با هم مقایسه می‌کند. او پاریس را به خاطر آنکه پایتخت فرهنگی اروپا و پایگاه تجدد و پیوند دهنده سه احساس «حریم ممنوعه، و سوسپه و زیبایی» و اصفهان را به خاطر بینش جادویی گنبد‌های فیروزه‌ای می‌ستاید اما شهر لس‌آنجلس را به خاطر فضای گسترده «یکناخت و ملال‌آور، بی‌حد و مرز» آن نقد می‌کند. او در ارزیابی خویش می‌گوید اگر پاریس «شهر پراز دحام، شعر پر از روایست، اصفهان صورتی مثالیان معطل در فضای روایست.» و این شهر با هنر و معماری و باغانش نمای از بهشت خیالی را به ذهن مخاطب متبادر می‌سازد.

نویسنده در ادامه و در جستار آیینه روح یک ملت از جهش سرسام‌آور عکاسی ایران می‌گوید؛ از «تصاویر شوکه‌آور کاوه گلستان که شجاعانه حوادث تکان دهنده روزهای انقلاب را به تصویر می‌کند»؛ از عکاسان چون محسن راستانی و پیمان هوشمندزاده و صیفا... صمدیان و عباس کیارستمی و کورش ادیم یاد کرده و می‌گوید که ما امروزه دارای موقعیت ویژه‌ای هستیم «موقعیتی که گواهی است بر تعارضات اعجاب‌انگیز سرزمینی که از یکسو با اشباح فروخته‌ی ناآگاهی خود دست به گریبان است، و از سوی دیگر آماده‌ی جهش‌های نو.» داریوش شایگان در هاله‌ی بازیافتنه، از آثار بهمن جلالی عکاس، سخن می‌گوید. او می‌کوشد که کارهای جلالی را با هاله هنری و الترنیامین و خاطره غیر ارادی مارسل پروست تفسیر

و اندکی سرد است.» شایگان در جستار پیاپی خویش به نقاشی کامی یوسف زاده می‌رسد، به تک چهره‌های رموز او و در داین باره این ویژگی از بین رفته و «ارزش نمایشی جانشین ارزش آیینی می‌شود.» او سپس به علاقه جلالی به عکس‌های دوره قاجار اشاره کرده و کوشیده که این نکته را دریابد که چطور جلالی این عکس‌ها را باز احیا کرده و چگونه با این شیوه بیوند با سنت، خاطره غیر ارادی پروست را در خاطر زنده کرده است. شایگان می‌گوید کارهای جلالی؛ نوعی زنده کردن و به یاد آوردن و برانگیختن درخود، در اعماق خود است و بیشتر اینکه «عمل کشف به کارهای جلالی» هاله‌ی جدیدی می‌بخشد.

در این نوشته داریوش شایگان نگاهی کلی به اندیشه‌ی معاصر انداخته، به هویت و اشکال آن و افسون زدگی دنیای امروز. نویسنده در این اثر؛ از انسان سیار-انسان با تفکر مثبت و مستقل و سازنده می‌گوید- که نقطه مقابل انسان جهش یافته است. در این اثر؛ نویسنده می‌کوشد که به کمک متفکرانی چون هایدگر، نیچه، دالوز و دیگران وضعیت موجود را برای مخاطبانش روشن و قابل فهم کند. در حضورشان گذشته، سبب او به نقاشی رنگ و بوی عرفانی کارهای سپهری می‌گوید؛ از ایهام و محتوای استعاری آثارش. می‌نویسد رنگ سبز در کار/ هنر سپهری؛ نقشی محجور داشته و چون طیفی سبب تمامی جغرافیای مثالی او را در برمی‌گیرد.» نویسنده می‌گوید که «شعر سپهری مملو از فضاهای فراسوست» و چنین می‌افزاید که «برخلاف بیشتر شاعران معاصر ما، سپهری فرهنگی جهانی دارد.» او ماجز با گذار از منشور مدرنیزه امروزی فرانسوی و امکانی فرارو می‌گوید از اینکه «سپهری در کارهای آرخش با مانع بزرگی مواجه می‌شود که همانا کمناات زبان فارسی است... زیر فشاری که سپهری بر آن وارد می‌کند، به ناله می‌افتد... چگونه می‌توان در زبان فارسی شعری چنین سرشار از تفکر سرود، زبانی که در سنت هزارساله‌اش هیچ‌گاه چنین تعدی‌هایی در سخن از تفکر سرود، و اصفهان را با هم مقایسه می‌کند. او پاریس را به خاطر آنکه پایتخت فرهنگی اروپا و پایگاه تجدد و پیوند دهنده سه احساس «حریم ممنوعه، و سوسپه و زیبایی» و اصفهان را به خاطر بینش جادویی گنبد‌های فیروزه‌ای می‌ستاید اما شهر لس‌آنجلس را به خاطر فضای گسترده «یکناخت و ملال‌آور، بی‌حد و مرز» آن نقد می‌کند. او در ارزیابی خویش می‌گوید اگر پاریس «شهر پراز دحام، شعر پر از روایست، اصفهان صورتی مثالیان معطل در فضای روایست.» و این شهر با هنر و معماری و باغانش نمای از بهشت خیالی را به ذهن مخاطب متبادر می‌سازد.

**شایگان آدم بسیار مثبت‌اندیشی است و تفسیر شایگان همه مثبت هستند و این به‌ویژه در کتاب در جست‌وجوی فضاهای گم شده و آثار مشابه آن، بسیار در دسر آفرین خواهد بود از این جهت که همه چیز سره است**

**آثار شایگان برای روزگار ما که روزگار امتناع از اندیشه بوده بسیار مهم و قابل توجه هستند. او یکی از نویسندگانی است که بومی می‌اندیشد و جهانی فکر می‌کند. او به مباحث نظری و فکری جهان شناس است**

گونگون همزمان ظاهر می‌شوند. گویی سدهایی که پیش‌تر آنها را در مرزهایی مشخص می‌کردند، شکسته شده‌اند.» نویسنده در ادامه از آغاز یک تاریخ جهانی تازه سخن می‌گوید، از منازعه بین تمدن‌ها و اینکه غرب دیگر تنها قدرت بی‌رقیب نیست و با انفجار اطلاعات؛ جهان مهبای تغییر و برخورد‌های تمدنی جدیدی شده است. نویسنده می‌افزاید که در دنیای جدید ارزش‌های معنوی- پایگاه‌های معنوی - تضعیف شده و همه چیز به صورت پایگاه اقتصادی مراکز اقتصادی جلوگر می‌شود. و اینکه در شرایط جدید سرزمین‌های فرهنگی مختلف «محکومند در دنیایی موزائیک‌وار مجاورت یکدیگر را تحمل کنند.» او در مقایسه جوامع شرقی و غربی باهم به خود انتقادی به عنوان یک عنصر کلیدی اشاره کرده، می‌گوید «انتقاد و انتقاد از خود که مفاهیمی اروپایی‌اند، به سختی در آسیا جا می‌افتند. تمدن‌های آسیایی به جای آنکه از گذشته بگسلند تا بتوانند نوآوری کنند، خود را تکرار می‌کنند تا به کمال برسند.» و این برای پیشرفت این جوامع یک ضعف بنیادین بازدارنده است.

**نتیجه‌گیری**  
آثار شایگان برای روزگار ما که روزگار امتناع از اندیشه بوده بسیار مهم و قابل توجه هستند. او یکی از نویسندگانی است که بومی می‌اندیشد و جهانی فکر می‌کند. او به مباحث نظری و فکری جهان شناس است و برخوردار از روحیه تعامل جوی بوده و مهم‌تر از آنکه توانسته به یاری تفکر انتقادی بندها را بگسلد. شایگان ادعای خاصی نکرده اما بی‌اعتدالی و بنیاد به معنای بی‌نام و بی‌نظریه بودنش قلمداد گردد.

در دو اثر - در جست و جوی فضاهای گم شده و افسون زدگی جدید و هویت چهل تکه و انسان سیار- چند نکته برجسته است، یکی تفکر معنویت محور او، دیگری توجه ویژه او به عرفان‌گرایی و آن دیگری توجه ویژه به ایران و فرهنگش. به نظر او در نقد هویت انسان ایرانی؛ عیب و هنر می‌را هر دو دیده است اگرچه تناقضاتی نیز در نظراتش دیده می‌شود. شایگان در جست‌وجوی فضاهای گم شده توانسته بخشی از فضای هنری ما را پوشش دهد و این با توجه به کاستی تألیفات هنری در این عرصه حائز اهمیت است. در افسون زدگی نیز شایگان آینه‌ای برای نگرینستن به مسائل جاری ایران و جهان در برابر مخاطبان قرار داده است. در جمع‌بندی باید گفت که این دو کتاب به نوعی تکمیل کننده هم هستند و نگاه و بینش نویسنده و نیز برخی مسائل که در دو کتاب به تکرار و بازگویی رسیده؛ همین راه ما می‌گوید. دواثر بادغذغای مشابه به هم نگاشته شده‌اند. نقد فونت کارها زیاد است و پاره‌ای از آن را اشاره وار گفتیم؛ اگر بخواهیم از ایرادات بگوییم، می‌توان به این موضوع اشاره کرد که شایگان آدم بسیار مثبت‌اندیشی است و تفسیر شایگان همه مثبت هستند و این به‌ویژه در کتاب در جست‌وجوی فضاهای گم شده و آثار مشابه آن، بسیار در دسر آفرین خواهد بود از این جهت که همه چیز سره است و ناسره و ناخالصی‌ها مشخص نشده است. شاید اگر داریوش شایگان اندکی از بحث‌های کلی و نظری‌اش می‌کاست و ریزتر و جزئی‌تر مسائل هنر امروز را رصد می‌کرد و در کنار خوبی‌های آثار به کمی و کاستی‌ها نیز توجه می‌نمود، اینگونه به مخاطب ایرانی کمک بیشتری می‌کرد.

**منابع:**  
شایگان، داریوش. (۱۳۹۵). در جست‌وجوی فضاهای گم شده: مجموعه مقالات مربوط به هنرهای تجسمی. نشر فرهنگ معاصر. چاپ سوم. شایگان، داریوش. (۱۳۸۰). افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار. ترجمه فاطمه ولیانی. نشر و پژوهش فرزاد. چاپ دوم.

